

## اختلاف اصول و فروع زیبایی و زشتی در شرق و غرب

نوشته دکتر علی مظاهری

از پاریس

علمای علم جمالیات (استتیک) تا بیست و چند سال قبل هنوز معتقد بودند که علم زیبایی شناسی اصول و قواعد ثابتی دارد که لازم است مانند اصول و قواعد علم ریاضی در تمام جهان یکسان و تغییر ناپذیر باشد و همان طوریکه جواب یک مسئله حساب دو احتمال دارد - درست بودن و غلط بودن - تصور میکردند امر جمالی (استتیکی) نیز دو حکم دارد زیبایی و زشتی. هرچه مطابق سرمشقها و دستورالعملهای یونان قدیم و ایتالیای «رنسانس» بود زیبا و درست و آنچه خارج از آن بود زشت و نادرست میدانستند. البته در موزه‌ها و انجمنهای جغرافیایی اثرهای اقوام غیر یونانی و غیر فرنگی را نیز جای میدادند اما اعتبار این آثار از آن نظر بود که آنها را یا ابتدائی و مقدماتی (بری می تیف) و یا «بار بار» و گمراهانه میشمردند و ضبط و حصر آنها هم تنها جنبه بایگانی عجایب و غرائب را داشت. تدریسات آکادمیهای هنرهای زیبا نیز تحت تاثیر و الهام اصول نامبرده میبود و احدی از این روش قدیم و ثابت که مکتب کلاسیک و حتی رومانتیک اروپاست تجاوز نمیکرد چنانکه امروزه هم هر اثر نقاشی و موسیقی که از این حدود و اصول خارج شود هدف طعن و طرف ملامت عامه «استتی سین»ها قرار میگیرد.

لیکن از بیست سال باینطرف نظر جدیدی پیدا شده است که با فلسفه «درلانیوین» امور فیزیکی و طبیعی و حتی ریاضی که استکشاف و استخدام آنها هم نتیجه مستقیم آن میباشد توازی و تماس دارد.

علمای مکتب نو منکر اصول جمالیات نیستند بلکه مثل پیشینیان در برابر آن سر تسلیم و تصدیق خم میکنند منتهی در فروعیات و جزئیات آن با

تدریسات دانشمندان سلف و استادان دیرینه آکادمیهای هنر اختلاف جدی دارند .

بنظر ایشان حکم هنر تقریباً حکم طبّی و ذوقیات طبیعی است چنانکه فی المثل در هر سرزمینی مواد غذایی را طبق سلیقه مخصوص و مزاج و مذاق و سنت آن دیار ترتیب میدهند و حال آنکه اصولاً میان مواد شیمیائی که بشر از آن تغذیه مینماید اختلافی نیست بلکه همه این تفاوت در دستور طبخ آنهاست .

این علمای جدید معتقدند همانطور که در جهان مکاتب آشپزی و طبّی موجود است تقریباً به همان اندازه هم ذائقه و روح جمالیات موجود میباشد و میگویند مثلاً سبب اینکه موسیقی آسیائی بگوش فرنگی گران و ناهنجار میآید نه آنست که این موسیقی اصول صحیح نداشته باشد یا اینکه میان اصول آن و اصول موسیقی فرنگی اختلاف باشد یا اینکه ساختمان گوش آسیائیان طور دیگری باشد بلکه علت اساسی مغایرت در فروع دو موسیقی نامبرده است چه بسا فرنگیانی که مدتها در آسیا زیسته اند بموسیقی آنجا انس یافته و از آن بمرور زمان لذت برده اند .

علمای مزبور نمیگویند زشت و زیبا اصلاً وجود ندارد . مثلاً صوت بلبل بگوش تمام دنیا خوش است و اموری هست که عموم بشر بلا استثناء آنرا زشت میدانند و بالعکس . لیکن از این امور گذشته زشت و زیبائی «محلّی» نیز موجود میباشد . بعضی امور زشت و زیبائی هست که عموم بشر حتی حیوانات در باره آن متفق القولند مثلاً خرمی و سبزی طبیعت یا آسمان مهتابی و پرازستاره ، چنانکه يك زشت و زیبائی هست که منحصر محل و قوم مخصوصی است . مثلاً مرواریدی که زندهای هندو به پره بینی آویزان میکنند و درانظار اهل هند منتهای پیرایش است اما فرنگیها آنرا وقیح و زشت میدانند و حال آنکه معلوم نیست اصولاً مروارید در پره بینی از مروارید گوشواره زشت تر باشد .

این علما میگویند زشتی و زیبائی یعنی اصل مسلم هنر دو جنبه دارد يك جنبه کمی و يك جنبه کیفی .

مقصودشان از جنبه اولین آنست که در زشت یا زیبا بودن هر امر از امور آیا چند قوم از اقوام متفق القولند ؟ عموم اقوام یا بعضی از آنها؟ اما غرضشان از جنبه دومین آنست که کدام طبقه از مردم فلان امر را زشت یا زیبا میدانند؟ مثلاً چیزهایی هست خوش آیند نجبا و اشراف یا طبقه مخصوصی از طبقات مردم یا

خوشایند قومی از اقوام که سایرین بمصداق «هر عیب که سلطان بیسند دهنراست» به آن چیز ایمان میآورند. و بهترین مثال زیبایی «کیفی» زلف زرد یا سرخ است که مختص و پسندیده طایفه ای از طوایف فرنگستان بود و هنوز هست و ایشان «نورمان»ها یعنی مردمان نروژند که مؤسس و مبدع اروپای جدید بوده و در همه ممالک فرنگ طبقه نجبا و اشراف را تشکیل داده اند. زندهای ایشان گیسوان سرخ یا زرد داشتند و قرنهای خواتین و شاهزاده خانم های فرنگ بودند.

محض تاسی باین خواتین در بعضی قسمتهای فرنگ مرسوم شده بود که احیاناً وقتی زنان سیاه گیسو یا خرمائی میخواستند ادعای شرف و نجابت کنند گیسوان اصلی را میبردند و کلاه گیس عاریتی زرد یا سرخ بر سر مینهادند.

علمای زشت و زیبایی که در بیست ساله اخیر ظهور نموده اند میگویند اسلاف ما زشت و زیبایی را در ردیف ریاضیات قرار داده بودند و آنرا در اصول و فروع ثابت مینداشتند لیکن ما آنرا در ردیف طبیعیات بلکه در حکم اجتماعیات میدانیم و معتقدیم در نتیجه تحقیقاتی که در مظاهر زیبایی و زشتی نموده ایم که رویهمرفته در دنیا سه مکتب سلیقه و ذوق بمرور زمان تشکیل شده است. اول مکتب اقوام بحری. دوم مکتب اقوام بری. سوم مکتب اقوام متحیره.

مقصودشان از مکتب اقوام بحری مکتب فراغه و یونان قدیم و رم جدید و تاحدی فرنگیان است. این اقوام کلا ساکن سواحل نیل و مدیترانه و اقیانوس میباشند. غالب غذای آنها ماهی و کار اصلی آنها ماهیگیری بوده و هست. آنها را اقوام عربان (ژی منیک) مینامند زیرا که تقریباً همیشه عربان و سربرهنه بوده اند و تمایل باطنی آنها بعریان بودن و سربرهنه بودن است. عادت دیرینه ایشان استحمام در آب دریاست و شغل اجدادی که ماهی گرفتن است ایشان را بر آن داشته که همیشه عربان و حاضر برای شنا کردن باشند کلا مرکز ذوقیات و هنر این اقوام و ریشه حس استیگی ایشان بطوریکه در آثار فراغه و یونان و رم دیده میشود آدم تن برهنه و سربرهنه و تقریباً عربان است و تمام زیبایی را در عور بودن و لغت بودن هیکل آدم میدانستند و هیچ چیز نزد ایشان زشت تر از کلاه و لباس که وجه امتیاز اهالی آسیاست نبوده است.

تنها لباسی که ایشان داشته اند منحصر بوده است به لنگ و فوطه و

قطیفه و جامه حمام و کفش حمام و حتی رقصهای ایشان از نوع حرکات ورزشی است که بعد از استحمام برای جریان دادن خون در بدن و خشک کردن تن اجرا میشود. در تمیز زشت و زیبایی نیز این اقوام مخصوصاً متناسب اندام و عضلات بدن توجه کرده اند و میکنند و منظورشان تناسب عموم اعضائی است که قابلیت تجسیم و تجسم و بیکرنگاری دارد و اصلاً و ابداً به رنگ نگاه نمیکنند و تنها شکل هندسی و ریاضی هیکل را در نظر دارند و بمجسمه نگاه میکنند خواه روئین خواه مرمرین خواه هر چه باشد.

جنبه تعری و برهنگی (ژیم نیزم) در تمام آثار آرایشی و پیرایشی این اقوام دیده میشود و حتی ادبیات آنها جنبه برهنگی دارد و جملات زیبا در نظر آنها درست آن جملاتی است که عاری از هر گونه حلیت و لباس باشد. دسته دوم را روح زشت و زیبایی نزد اقوام تن پوشیده (شما تیک) دانسته اند. اقوام کلدی و آشور و ایران و اسلام و روسیه و چین و بطور کلی عموم اقوام آسیا را (باستثنای آنهایی که مثل ژاپن و فیلیپین و اندونزی و سرانندی و جنوب هند اهل جزایر و اشیاء جزایر هستند) از جمله «تن پوشان» بر می شمارند.

«تن پوشان» از عهد بابل گرفته تا امروز عادت داشته و دارند که تمام بدن را ببوشانند سرها را در زیر کلاه صورت را در زیر ریش لب را در زیر سبیل و بدن را در زیر قبا و عبا و خلعت پای را در کفشهای تمام پوش و پاپوش و جوراب پنهان کنند و مخترع فن خیاطی و لباسهای آستین دار و شلوار که تماماً با مقراض و قیچی بریده و بعد دوخته میشود و سرمشق آن در اوائل عهد اشکانیان از چین بطرف مغرب آمده همین اقوام تن پوشند. بطور کلی این اقوام بجز گوش و چشم و دهان و بینی که بوشاندنش مانع اجرای اعمال طبیعی است از فرق سر تا نوک پا تمام بدن را میپوشانیده و هنوز میپوشانند و نیز اهالی فرنک بعد از نصرانی یعنی شرقی و آسیائی شدن بتقلید این اقوام آسیائی است که کلاه و جوراب و شلوار و لباس آستین دار اختیار نموده اند و خیاطان در فرنک مدتها از اهل آسیا بودند و هنوز هم گز و نیم ذرع خیاطان فرنک همان گز و نیم ذرع هارون الرشید و ساسانیان است که بنوبت خود با گز و نیم ذرع چینیان اختلاف بسیار کمی دارد یعنی اصلاً از چین و ترکستان و ایران بفرنک رخنه نموده است.

معهداً با وجود نصرانیت و آسیائی شدن از عهد «رنسانس» باینطرف در میان فرنگیان عکس العمل شدیدی در امر تن پوشیدن شده مثل عادت برهنه کردن سر هنگام سلام دادن و قالبی و چسبان بریدن لباس که شکل و هیئت

هر يك از اندام از زیر لباس نمایان باشد و رفته رفته عمل انکار پوشش آسیایی را منتهی کرده اند بکوتاه کردن شلوار و زیرجامه و برش لباس بدون آستین ...

اقوام تن پوش در اصل از صید حیوانات بری زندگی کرده اند و همیشه برنگی که از فواصل دور دیده میشود توجه داشته اند. مقصود اصلی آنها بدون شبیه « کاموفلاژ » و مخفی ساختن بوده و برای این است که متوجه رنگ هستند هنوز صحرانشینان آسیا وقتی میخواهند کار کنند یا بشکار و جنگ بروند لباسهایشان سیاه یا خاکسی یعنی رنگهایی است که بهتر آدم را در دور نمای صحرانپنهان میکند و فقط روزهای جشن و رقص رنگهای سرخ و زرد و الوان در بر میکنند. در صورتیکه فرنگیان منکر رنگهای نمایان هستند و حتی المقدور سعی دارند تمام لباسشان از کفش تا کلاه يك دست و يک رنگ باشد تا در نتیجه سایه روشن، تجسم بدن امکان پیدا کند. مردم آسیا و روسیه (و اروپای شرقی که بکلی بری و سرجمع آسیاست) بلباسهای رنگارنگ الوان شدیداً علاقه دارند و هر قطعه از قطعات لباس را برنگی دیگر امتیاز میدهند و مخصوصاً سعی دارند رنگها مخالف یکدیگر باشند. امروزه به تقلید فرنگ طالب لباس هیکل نما و یکدست يک رنگ شده اند و لسی سابقاً اهل آسیا هر کدام لباسهایی میپوشیدند منکر هیکل و هیئت و تشریح بدن ولی توجه داشتند هر هفت رنگ را بخصوص رنگهای خام و خالص مثل کبود و زرد و سرخ را داشته باشند این امتیاز در تمام امور ذوقی اهل آسیا دیده میشود. حتی پلوسفید را در میهمانی هارنگ میکنند بسرخی و زردی و سبزی و خورشها و شربتها را رنگ میکنند. موسیقی آنها نیز بکلی رنگ آمیزی است و ابدأ هیئت دور نما ندارد مثل موسیقی فرنگی که اساسش روی دورنمای صوت (آرمونی) است و اما نقاشی آسیا تماماً رنگ آمیزی است و دوری و نزدیکی و تجسم و سایه روشن در آن ابدأ منظور نیست. البته هنری اهل آسیا نیز تماماً رنگین است (کاشی کاری) و اصلاً دور نما و ترکیب: برآمدگی فرورفتگی (رلیف) ندارد. بهمین سبب لباسها و بناهای آسیایمان در عکاسی و نقاشی فرنگی که زوی اساس انکار رنگ و صرف سایه روشن است جلوه ندارد.

ادبیات هنری اهل آسیا نیز تماماً اینطور است و عبارات شاعرانه ایشان طوری است که حتی يك جمله عربیان و برهنه در آن نیست. تماماً لا بلای لفافه های کنایات پیچیده ولی باتشبیهاات پر رنگی رنگ آمیزی شده و هرچه که سایه و روشن و تجسم است از آن حذف گردیده. وزن و قافیه که نوعی موسیقی

شرقی و بنا بر این رنگ ریزی است عبارتهای ایشان را بر نگهای صوتی آرایش داده و هر جمله را مثل يك عروس شرقی لای هفت لفافه رنگارنگ بپچانیده و هیکل و هیئت طبیعی آنرا انکار کرده اند .

در آن روزگار یکه آسیائیان هنوز تابع و مقلد فرنگ شده بودند لباسهای بدن نما و عبارات برهنه و ابنیه یکرنگ نقاشی عکاسانه فرنگیان در نظرشان بی اندازه رکیک و زشت بود درست خلاف نظر ما نسبت بلباسهای لفافه وار و عبارات تشبیه آمیز و ابنیه هفت رنگ بدون گودی و برآمدگی و جسمیت و نقاشی عاری از دورنمای ایشان .

در وجاهت انسان «تن پوشان» برنگ گونه ، چشم ، لب ، ابروها و رنگ سر و صورت توجه دارند ولی هیئت گوش و بینی و تشریح پیشانی و چانه و بطور کلی هندسه و هیکل صورت را درک نمیکنند و شاعران و نقاشان و حجاران آنها هرگز نتوانسته اند رنگ مستحب را انکار و رنگ واجب یعنی سایه و روشن را اثبات نمایند .

معنی زشت و زیبا در پیش هر يك از این دو نوع بشر که برشمرديم یعنی تن پوشان و تن برهنگان ثابت و روشن و روی سنتی چندین هزار ساله است و در بعضی وقتها هر يك از این دو دسته روی دست دیگر نفوذ و تأثیر داشته اند . مثلاً بینیم هنگامی که نفوذ تن برهنگان یونان اوج پیدا میکند و آسیا زیر پای یونان می رود ملوک اشکانی یعنی اجداد ارمنه امروزی روی مسکوکات بطور سر برهنه یعنی خلاف عادت هخامنشیان و کلدانیان جلوه مینمایند اما بعد از مدتی که در عهد مهرداد بزرگ شکست میخورند از پادشاهان و قوم کیان ساکنان بلخ طخارستان و کیش زردشتی میپذیرند مانند چینیان لباس آستین دار در بر و کلاه بر سر میگذارند و ساسانیان و مسلمانان از آنان تبعیت میکنند در لباس آستین دار و شلوار و کفش و کلاه و این عادات آسیائی را بر یونانیان و فرنگیان در لباس نصرانیت تحمیل مینمایند و قیصره نصرانی روم هم کلاه و قبا شلوار بطرز ایرانی اختیار میکنند ولی دوباره از صد سال باینطرف که فرنگیان که اقوام بحری و تن برهنه اند مشرق را تحت نفوذ در آورده اند ، دوباره مانند عهد اشکانی آسیائیان در زشتی و زیبایی مقلد اهل مغرب شده اند .

اول قوم شرقی که در زشتی و زیبایی تابع فرنگ شد و در مکتب فرنگی - مآبی اسم نویسی کرد قوم روس بود و مدتها تصور میرفت که بالاخره این قوم شرقی در میان اقوام فرنگی مستحیل خواهد شد ولی دیده میشود که

پنجاه سالی است این قوم قد علم کرده و در عالم زشتی و زیبایی کوس استقلال میگوید. بخصوص بیست و چند سال است که روسها و اتباع ایشان لباسهای فرنگی را متروک کرده و سال بسال بر میگردند بلباسهای خودشان یعنی همان لباسهای قدیم آسیائیان، مانند جبه و پیراهن شرقی و کلاه پوستی و موازیا با همین جنبش در نواحی دیگر «استیک» و ریاضیات و طبیعیات چیز-هائی را که متعلق بروح زشتی و زیبایی و روح علمی اهل آسیا است کشف نموده تحت مطالعه قرار داده اند. مثلا در نقاشی و موسیقی و تئاتر و رقص مکتب خاصی احداث نموده اند که قرابت زیادی با مکتب مغولی و چینی داشته و بکلی از روح تن برهنگی و تجسیم و تجسم ابدان و آفاق که مختص نبوغ فرنگستان است دور افتاده و روز بروز هم دور تر میشوند.

در نظر علمای علم «استیک» نو که از بیست سال باینطرف در عالم زشتی و زیبایی انقلاب کرده و میکنند نوع سوم زشتی و زیبایی، آرایش و پیرایش نزدیک اقوامی است که نه اصلا اهل جزایر و اشباه جزایر هستند مثل یونانیان قدیم و فرنگیان و نه اهل کوههای آسیا که از دریاها و ماهیگیری دورند بلکه معلق و از قلب خشکی و قبه دریا و تقریباً بیك فاصله دورند این دسته اقوام کلا سسارمنش و دلال روش، تاجر پیشه، کاسب اندیشه و ساکن وسط شهرهای بزرگ دنیا میباشند. مکتب خاص آنها در زشتی و زیبایی امتزاج دادن دو مکتب تن پوشان و تن برهنگان است و تحیر میان نفی و اثبات و تردد میان سلب و ایجاب. هرگز در هیچ هنری بدرجه استادی و مهارت نرسیده اند و مقلدان اقوام بری و بحری بوده و هستند که در میان آنها زندگی میکنند.

برجسته ترین نمونه این اقوام بادروها و معلق کابلینانند که عوام بآنها «کولی» و «غربال بند» میگویند. اینها در آسیا پای ساز آسیا و در فرنگ پای ساز فرنگ رقص میکنند ولی موسیقیشان برزخی است بین دو موسیقی نرنک دارد نه هیئت نه برجستگی و فرورفتگی. در اطراف خشکیهای آسیا و در مجاورت سواحل دریاها از اینگونه اقوام دلال مآب و سسار پیشه که شرقی غربی مآب یا غربی شرقی انتساب باشند بسیار دیده میشود در تجارت و کسب مال عدیم المثال اند اما روح آرایش و پیرایش آنها بسیار ضعیف است و در میان زشتی و زیبایی حیران و مردداند و از خود جز کج سلیقه سلیقه ندارند و حس ایشان در ناحیه «استیک» هیچگاه و هیچ جا بعد بلوغ نرسیده تاچه رسد بمرتبه نبوغ. غالب شهرهای پر جمعیت دنیا گروه زیادی از این طوائف متحیره را در بردارند. بهمین جهت است که هر وقت شهر نشینی و «تمدن» بسط یافته سطح

هنر مطلق آزاد پائین آمده و فقط صنعت یعنی تقلید مکانیکی هنر جایگزین هنر خالص شده و نیز بهمین سبب در عهد های شهر نشینی و انبساط تمدن ، هنرمندان حقیقی ، خواه شاعر ، خواه نقاش ، خواه خواننده و سازنده ، خواه حجار و معمار دچار سرخوردگی و بینوائی شده اند و جامعه از دانستن قدر ایشان فرومانده تا اینکه مرده و از میان رفته اند و تازه وقتی که آثارشان بصورت متاع و مال التجاره در آمده یعنی طالب و خریدار پیدا کرده اند سمساران و دلالان بآن مال التجاره دست تصرف و تصاحب دراز کرده بِنفع خویش آثار ایشان را حراج نموده اند و امروزه رادیو و سینما دو آلت عمده انتشار هنر تقریباً در تصرف این طوائف است و نتیجه سطح موسیقی و تآثر سال بسال پائین ترمیآید . بخصوص در بلادی که رسوخ و انبساط تمدن بیش از بلاد دیگر است .

این بود خلاصه ای از تعلیمات مکتب نو که هنوز شهرت آن محدود است . پیشوایان این قافله بسیاری از غوامض و مشکلات را حل و تاریخ و اصول علم «استتیک» را که تا حال بتمام معنی تاریک بود برای اولین مرتبه بطور خاصی روشن کرده اند . غرض معرفی افکار ایشان بود . نظریات و کشفیات ایشان هر چند زیاد و پر ارزش است ولی از حوصله این مقاله بیرون میباشد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی